

(صلاح الدین ایوبی)

کنیه او ابوالمظفر و نام آن یوسف است که بسرایوب بن شادی کردی مؤسس دولت ایوبی است که زمامداری کشور مصر و هام و عراق و یمن را دارا بوده و یکی از جنگجویان نامدار و صاحب فتوحی در روزگار شمار آمده و صیت شهرت او هم فوق العاده میباشد و حقا بمناسبت جنگهای صلیبی موقعت بسزائی را در گیتی حائز گردیده است و بطوری که تاریخ مربوط به او نشان میدهد این است که آباء صلاح الدین ایوبی اصلا از قریه (دوین) آذربایجان در سمت اران و شهرستان گرج بوده - و از طایفه کردهای (روادیه) میباشد که آن کردها هم از قبیله (هدانیه) و یا (هدیانیه) محسوب و از طوایف بزرگ و قبائل با نفوذ کرد معروف هستند و چنانکه بعضی از دانشمندان گفته اند - گویا - نزدیک قریه (دوین) معلی است که آن از (اجداقان) دانسته و تمام اهل آن هم کرد (روادیه) بوده و آنجا هم زادگاه صلاح الدین امزبور میباشد و اینک (شادی) جد صلاح الدین با اتفاق دو پسر خود (۱) (اسدالدین شیرکوه) (۲) (نجم الدین ایوب) بست بغداد رفته و در (تکریت) فرود آمده و دو همنام مرکز هم در گذشت و قبر ارم دارای قبه و بارگاهی است که در داخل شهر برپا و نیز برخی از افاضل و دانشمندان نگاشته اند که هر چه تتبع و استقصائی را نموده ایم از سران سلسله ایوبی بنیر از (شادی) کسی را نیافته ایم ولی بعضی دیگر میگویند که سلسله نسب صلاح الدین بدین قرار است (صلاح الدین) فرزند (نجم الدین ایوب) فرزند (شادی) فرزند (مروان) فرزند (امی علی) فرزند (عشره) فرزند (حسن) فرزند (علی) فرزند (احمد) فرزند (علی) فرزند (عبدالعزیز) فرزند (هدیه) فرزند (حصین) فرزند (حرث) فرزند (سنان) فرزند (عمرو) فرزند (مره) فرزند (عوف) فرزند (اسامه) فرزند (نہش) فرزند (حارثه) فرزند (عوف) فرزند (سعد) فرزند (ذبیان) فرزند (بغیض) فرزند (ریث) فرزند (غطفان) فرزند (سعد) فرزند (قلیس) فرزند (عیلان) فرزند (الیاس) فرزند (مضر) فرزند (نزار) فرزند (معل) فرزند (عدنان) و مشهور است که علی بن احمد بن عبدالعزیز مورد مدح متنبی شاعر معروف بوده و علی هم مشهور به (خراسانی) میباشد - باری صلاح الدین مزبور با اتفاق تمام ارباب تواریخ در سال ۵۳۲ هجری نبوی (۳) متابق سال ۱۱۳۷ میلاد مسیح در قلعه (تکریت) متولد و همواره در مهد تربیت بدر تاهنگام بلوغ غنغوان هباب قرار گرفته و چون (نورالدین محمود بن زنگی) سلطنت دمشق را احراز کرد نجم الدین ایوب با اتفاق پسر خود صلاح الدین ایوبی پیوسته ملازمت آن پادشاه را داشته و همواره بمعیت او در دربار آن سلطان میزیسته و بخوبی هم از سیمای درخشان آن نامور قرائن و علائم عظمت و بزرگی ساطع بوده است و چون نورالدین مزبور آثار سعادت را در وجنات صلاح الدین دریافت همیشه در صدد تعلیم و راهنمایی امور اصلاحی رانست به او بر آمده و کاملا دقایق و امور جنگ و رزم را بدو آموخت و چون (اسد الدین هیرکوه) عم (صلاح الدین ایوبی) خروج بمصر نمود (نورالدین) نام برده امر کرد تا صلاح الدین هم با اتفاق او عزیمت نماید ولی این امر را به اکره تمامی پذیرفته و خواهم و نا خواه بمعیت هم خویش

پارسفر بر بست و قطعی است که این قضیه هم علت نامه موقتیت و تملک او نسبت بشهرستانها گردید زیرا که (شیر کوه) صلاح الدین ابوبی را سر لشکر خود و داخل مصر شده و استیلا فوق التصوری یافتند و اما (شیر کوه) مزبور هم لازم است که مختصری از تاریخ و نگاشته شود اینک گنیه او ابو الحارث و نام آن اسد الدین میباشد که ملقب به (ملک منصور) گردیده است و عم صلاح الدین و در حقیقت از شعبان نامی و دلاوران عالی مقام روزگار محسوب و بشمار آمده و داستانها و حوادثی هم در مصر بافرنگیها داشته است که عم اقرب در ضمن این نگارش تذکر داده خواهد شد و بطوریکه اشاره شد - شیر کوه بابر ادر خود - نجم الدین ابوب در زمان پدرش پدید آمد می زیسته و آن دو برادر هم در بدو امر خدمتگزاری (مجاهد الدین بهروز) شجعه بغداد را پذیرفته و چون مجاهد الدین مزبور (نجم الدین ابوب) را دارای عقل وافر و کیاست و حسن فطرت بسزائی یافته و باضافه برادر بزرگتر (شیر کوه) بود لذا او را نگهبان و مستحفظ قلعه (تکریت) ساخته و نجم الدین هم با اتفاق برادر (شیر کوه) بدان صوب شتافت و چون (زنکی بن اقسقر) در سال ۵۲۶ هجری از (فرجاساقی) شکست و انهرامی یافت (شیر کوه) نجم الدین ابوب را مستخدم گردیده و نیز آن هم سرپرستی کشتیها را بدو داده و چون با متابعت اصحاب و یاران از دجله بگذشت این موضوع مورد پسند نجم الدین ابوب قرار گرفته و خدمات او را بسی ستوده و تجید نمود و چون در قلعه (تکریت) شیر کوه مزبور شخصی را بقتل رسانید (مجاهد الدین بهروز) هم امر به اخراج آن دو برادر داده و لذا ناگزیر روی بجهاب (نور الدین محمود بن زنکی) آوردند و او هم آنها را پذیرفته و نهایت مهر گستری و معاضدت را در باره آن دو روا داشت و نیز ضیاع و هقار فراوانی را باینوان (یتول) در اختیار آن دو برادر نهاد و چون (زنکی) مالک قلعه بعلبک شد نجم الدین ابوب را نگهبان و مستحفظ آن قلعه قرار داده و چون زنکی به قتل رسید لشکریان دمشق قلعه (بعلبک) را محاصره نمودند بنا بر این بحکم اضطرار نجم الدین ابوب (بعلبک) را تسلیم کرده و نیز جزء سران لشکر دمشق گردید و اما (شیر کوه) هم که در عصر پدر مستخدم (نور الدین محمود بن زنکی) شده بود از نزدیکان او بشمار میآمد پس از کشته شدن پدر هم نور الدین مزبور به او عنایتی داشته و او را در شجاع و دایری میدانست لذا (حمص) (ورجه) را بدو سپرد و آن را سر لشکر خویشین قرار داد - و در وقتی که نور الدین مالک دمشق گردید شیر کوه نامه ای به برادر خود نجم الدین ابوب نوشت که نسبت به فتح دمشق در مقام معاونت و یاری نور الدین بایستی بر آئی و البته او هم این قسمت را پذیرفت و نور الدین هم فاتح گردید و املاک مربوطه بخود راهم (یتول) آن دو برادر قرار داد و نیز آن دو نفر از بزرگترین سران لشکر او گردیدند و چون قضیه (شاور) (که داستان آن مفصلا نگاشته خواهد شد) در مصر پیش آمد خواست که نور الدین لشکری بسوی مصر گسیل دارد هر چند که در بین افسران خود نظر افکند برای این موضوع عنصری را بغیر از (اسد الدین شیر کوه) نیافته و این قسمت هم در سال ۵۵۹ هجری رخ داد که کاملاً بر امور مصر موفق شده و نسبت بدشمنان (شاور) ظفر و غلبه پیدا کرد و آنها را وادی هلاک و نابودی رهسپار نمود و دوباره (شاور) را به وزارت منصوب داشت و چون (وعد) جانشین (شاور) گردید (شیر کوه) (بایس) را مالک و بر بلاد شرقی حکمرانی کرد و (شاور) را بسمت فرنگستان فرستاد تا استمدادی از آنها بعل آورد و در این وقت لشکر مصر عزیمت کرده و اجتماع شدیدی نمودند

ناتمام